

# آخرین لحظه یادت رفت...

● سیما سلطانی آذر



است که به جرأت یکی از کم‌سن و سال‌ترین ذاکرین امام حسین (ع) در هیئت‌ها و حسینیه‌های محله‌های مختلف تهران بودم، سنین نوجوانی را در مجتمع رعد الغدیر در کلاس‌های مختلف آموزشی شرکت کردم و سال‌ها بعد در همان مجتمع به‌عنوان مدرس در رشته‌های مختلف صنایع چوب و همچنین تئاتر مشغول شدم. فعالیت‌های ورزشی را هم مثل دانه‌های تسبیح چرخانده‌ام، از رشته‌های پرتاب دیسک و وزنه‌برداری گرفته تا پینگ‌پونگ و والیبال نشسته و هم اکنون مربیگری تیم والیبال نشسته شهرستان پیشوا را به عهده دارم.

## نون و ریحون

در سال ۷۷ خدمت استاد «رمضانعلی صیاد» دوره‌های اصیل آواز ایرانی گذراندم و بعد از سیزده ماه فارغ‌التحصیل شدم و بعد از طی کردن مکتب استاد «فرامرزی پاپور» بلافاصله وارد دنیای موسیقی شدم، به قصد

صدایش می‌روی به خاطرات رفته و نیامده... او خواننده‌ایست که حرف این نسل ناتمام را در حنجره طلایی خود فریاد می‌زند...

در یک عصر گرم تابستانی مهمان خانه باصفای پدر و مادرش شدیم و صمیمانه به گفتگو نشستیم. ماحصل این گفتگو را از زبان خودش می‌خوانیم.

اصالتا میانه‌ای هستم، متولد سال شصت و یک و فرزند دوم خانواده محسوب می‌شوم. علت معلولیتم بیماری پولیو (فلج اطفال) است. آواز خواندن من از سن چهارسالگی آغاز شد. اما مادرم همیشه به مزاح می‌گوید تو را از قنடاق که جدا کردم شروع به آوازخواندن کردی. از همان سنین کودکی هر شب توی کوچه‌ها، آهنگ بسیجیان از آقای جلال محمدیان که در زمان جنگ زیاد پخش می‌شد را برای دوستان پدرم به‌صورت پس‌و‌پیش می‌خواندم. راستش را بخواهید یکی از افتخاراتم در زندگی این

نه محمد اصفهانی‌ست و نه رضا صادقی و نه اصلا به عصار شبیه است. مرد مشکلی‌پوشی که عید فطر سال ۹۳ در آخرین شب برنامه «ماه غسل» روبروی احسان علیخانی به روی صندلی قصه‌ها نشست و از خودش گفت و قسمتی از سفره دلش را برای مخاطبان این برنامه پربیننده باز کرد کسی نبود جز «سعید قدیمی» خواننده ترانه معروف «نون و ریحون». همان مداح اهل بیت، یار همیشگی هیئت‌های محله‌های جنوب تهران، نفر اول مسابقه آذان، مربی والیبال نشسته شهرستان پیشوا و همان خواننده خوش‌صدا و با اخلاق کشورمان که از محلات است مراسم یا جشنی برای معلولان برگزار بشود و صدای پر قدرت و دلنشین او در فضای سالن بیپد و در دلت با او همخوانی نکنی و از غیرممکن‌هاست روبرویش بنشیننی و از او تقاضای یک ترانه بکنی و رویت زمین بیفتد. ساده و صمیمی برایت می‌خواند و تو با



به سفارش یکی از دوستان در برنامه «ماه عسل» شرکت کردم. آخرین برنامه ماه عسل ۹۳ درست شب عید فطر مهمان این برنامه بودم. موضوع برنامه در مورد هنرمندانی بود که با وجود استعداد و توانمندی بالا پشت درهای بسته مانده بودند و اینکه چه عواملی باعث عدم موفقیت آنها شده بود. نقد و بررسی این قبیل مشکلات آن هم در یک برنامه پر بیننده می‌تواند بسیار تاثیر گذار باشد به شرط آن که همه ما بتوانیم لحظه‌ای خودمان را جای کسی که روی صندلی نشسته و از ناگفته‌ها و درماندگی‌هایش می‌گوید بگذاریم، صرفاً یک بیننده نباشیم که می‌تواند تنها چند قطره اشک بریزد، ساعتی به سوگ بنشیند و فردا فاجعه را فراموش کند. در برنامه آن شب از داشتن‌هایی گفتیم که پیشرفت هنرمندان و بازیگران را کند یا متوقف کرده بود، نداشتن پول کافی، نداشتن معرف و اسپانسر و حتی یک راهنمای خوب و با تجربه که می‌تواند بهترین راه میان‌بر را به یک هنرمند معرفی کند. متأسفانه قرار گرفتن جلوی دوربین ماه عسل و گفتنی‌هایی که رو در روی مردم به‌صورت پخش زنده عنوان شد هم نتوانست کام هنری عالم آواز را شیرین کند اما با تکیه بر لطف خداوند و امیدی که هنوز در وجودم نفس می‌کشد، هر روز و در هر اجرا احساس می‌کنم یک روز به جایگاهی که لیاقتش را دارم می‌رسم.

#### کلام آخر

همه‌جا صحبت از باورهای مثبت است. ابراز احساسات عمیق آدم‌ها بخشی از اعتمادبه‌نفس هنرمندان را پررنگ‌تر می‌کند. در حوزه موسیقی و خوانندگی، ما با مشکلات زیادی مواجه هستیم. هموار کردن مسیر یک هنرمند، نیازمند توجه و حمایت افراد جامعه، اهالی رسانه و مسئولان مربوطه است. به نظر من تنها رسالتی که همه اهالی آواز و موسیقی دارند این است که دست در دست هم بتوانند فاز افسردگی را که مثل یک ویروس خطرناک به جان جامعه افتاده را از روح و ذهن مردم پاک کنند. به امید فرادهای شاد..

«مهندس محسن میرزایی» که از مدیران سازمان اتکا هستند و همچنین عقیدتی سیاسی کشت‌و‌صنعت و رامین سپاسگزاری می‌کنم و اعتقاد دارم در فضای کاری، هر معلولی وارد شده بهترین کیفیت را به‌وجود آورده، مدیران اتکا همیشه گفته‌اند معلولان بی‌حاشیه و بی‌ریا کار می‌کنند. من طی این سال‌ها بارها به‌عنوان «کارمند نمونه» انتخاب شدم و تقدیرشده، همیشه در محیط کاری وقتی احساس خستگی را در چهره همکاران دیده‌ام با یک انرژی مثبت خوب برایشان آواز خوانده‌ام. موسیقی آرامش روح و روان است و مانند یک مسکن قوی عمل می‌کند، من نشاط و احساس خوب را به آن‌ها تزریق کرده‌ام چون اعتقاد داشتم اگر آنها امروز حالشان خوب باشد من هم حالم خوب است.

#### پایم را ندیدند، حالم را دیدند

زندگی مشترکم را هفتم مرداد سال ۸۴ با همسر «مهناز عباسی» که ایشان سالم بودند آغاز کردم. دختری که بسیار کم‌توقع، مهربان و مذهبی بود، فاصله طبقاتی نداشتیم و خانواده‌ها هم‌سطح بودند. روز عقد با یک حال خوب و انرژی مضاعف وارد مجلس شدم، باید خودم را ثابت می‌کردم میکروفونم را که دستم گرفتم بعد از خوش‌آمدگویی و تبریک شروع به خواندن کردم. اقوام همسرم به‌خاطر معلولیتم نگران این وصلت بودند و چون مرا بیشتر با مداحی می‌شناختند وقتی چندین آهنگ شاد اجرا کردم، برایشان غیرمنتظره بود و از آن روز دیگر کسی پای مرا ندید حال خوبم را دیدند و معلولیت از ذهنشان دور شد. امروز وسط سفره زندگی‌مان خالی نیست نان و ریحانی داریم، ثمره دوازده سال زندگی مشترکم دو فرزند به نامهای «زهره» و «فاطمه» هستند که با ورودشان روزی و برکت را به خانه آورده‌اند. وقتی سر سفره‌ای می‌نشینی که همه حالشان خوب است احساس رضایت و خوشبختی خواهی کرد.

#### از حرف تا عمل پله پله راه است

یکی از دغدغه‌هایی که در واقع یک انتقاد است این است که آدم‌ها دیگر یک‌رنگ و یک‌رو نیستند. متأسفانه اکثر هنرمندان روبروی رسانه‌ها، پشت تریبون، مقابل مردم از جملات و واژه‌های بسیار زیبا و سازنده استفاده می‌کنند. در جشن‌ها، همایش‌ها و سمینارها از معرفت، عرفان و انسان‌دوستی حرف می‌زنند اما بیرون از این مراسم‌ها با رفتار و کردارشان ثابت می‌کنند که تمام گفته‌هایشان در جلوی دوربین یک دیالوگ بوده و پایه و اساسی ندارد و متأسفانه تعداد کمی از هنرمندان و ورزشکاران هستند که اهل عمل هستند و به حرف و عهدشان پایبند هستند و از قشر ضعیف و آسیب‌دیده حمایت می‌کنند. ای کاش همه ما بتوانیم توانمندی‌ها را ببینیم و با عشق برایشان سرمایه‌گذاری کنیم.

**با هر اجرا نفس میکشیم**

این‌که به سازمان صدا و سیما راه پیدا کنم. حکایتش دراز است، پس از دوندگی‌های زیاد، درآزمونی که در زمینه آواز برگزار شد بین یازده‌هزارادویست شرکت‌کننده نفر اول شدم. به من گفتند برای ساخت آلبوم و کاست باید دوازده میلیون تومان بپردازم که در آن زمان مبلغ قابل توجهی بود. به آقای «علی معلم» که رییس اداره موسیقی بود گفتم من نه شاغل هستم و نه دارای خانواده ثروتمند، این رقم در توان مالی من نیست پیشنهاد دادم اجرا از من، سرمایه از شما، امتیاز آن هم برای شما که ایشان قبول نکردند و کار من به اولین بن‌بست هنری خورد. سال ۹۰ در برنامه مسابقه ی سوپرستار شرکت کردم و تا مرحله فینال این برنامه هم پیش رفتم و همزمان برای جشنواره‌ها و مراسم‌های مختلف اجرا داشتم همچنین در جشن رمضان سال ۸۹ و ۹۰ حضور داشتم و آهنگ اجرا کردم. موسیقی را به سبک سنتی-تلفیقی کار می‌کنم و اکثر صاحب‌نظران می‌گویند تشابه صدایی زیادی با خواننده‌هایی مانند محمد اصفهانی و رضا صادقی دارم. یکی از معروفترین اجراها و ساخته‌های من «نون و ریحون» نام دارد، که در وصف حال شهید محمد حسین فهمیده سروده شده است. آخرین لحظه یادت رفت، لقمه نون و برداریم، از سر سفره با دستانت، عطر ریحون و برداریم، آخرین لحظه یادت رفت، پر پروانه رنگی بود، چشم تو خواب گل می‌چید ...

#### مرد بارانی

صدا و حنجره را از پدر و طایفه پدری به ارث برده‌ام. پدرم در زمینه آواز میان قوم و خویش شهرت بسیاری دارد، دو برادر دارم که برادر کوچکم «مجید» هم در زمینه خوانندگی و هم نوازندگی فعالیت دارد. همیشه گفته‌ام یادگاری که از پدر دارم احساس و عاطفه بی‌اندازه‌ایست که گاهی در زندگی مشکل‌ساز می‌شود پدرم می‌گوید به‌قول قدیمی‌ها اشکمان دم مشکمان است. با کوچکترین ناملامتی بارانی می‌شویم. احساس و آواز از هم جدا نیستند و من از پدرم سپاسگزارم به خاطر اریه‌های آسمانی‌اش که باعث خلق ترانه‌ها و اجراهای من می‌شود.

#### حالم خوب است

الگوی من در خوانندگی «علیرضا افتخاری» بود من اکثر ترانه‌های ایشان را در محافل اجرا می‌کردم. در کشور ما متأسفانه از راه حرفه خوانندگی، نمی‌شود امرار معاش کرد و چرخ زندگی یک خانواده چهار نفره را چرخاند. به همین خاطر از سال ۹۰ در سازمان اتکا ارتش مشغول به کار شدم. در مجموعه‌ای که فیزیک سالم در اولویت است و حرف اول را می‌زند. در جایی که بالای ۱۵۰ نفر پرسنل فعالیت می‌کنند و تنها فرد دارای معلولیت من هستم. شغلم را مدیون دو عزیزم هستم که معلولیت من را ندیدند و مرا در این مجموعه پذیرفتند. جناب مهندس «وحدان صابری مقدم» و